

نخستین رمان اقلیمی در داستان نویسی معاصر ایران

دکتر رضا صادقی شهپور*

چکیده

داستان‌های اقلیمی غالباً بازتاب‌دهنده ویژگی‌ها و عناصری مشترک، چون فرهنگ، باورها و آداب و رسوم یک منطقه جغرافیایی هستند. اقلیم‌گرایی در داستان‌نویسی معاصر ایران، به طور جدی از دهه ۱۳۳۰ شمسی آغاز می‌شود و در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی به اوج خود می‌رسد. البته ریشه داستان اقلیمی به سال‌های پیش از دهه ۳۰ شمسی می‌رسد و عمر آن تقریباً به قدمت داستان‌نویسی معاصر ایران است و باید در سال‌های آغازین ۱۳۰۰ شمسی به دنبال نخستین داستان‌های اقلیمی بود. این مقاله با نگاهی فشرده و گذرا به جریان داستان‌نویسی اقلیمی ایران، به معرفی رمان روز سیاه کارگر، اثر احمد خداداده کرد دینوری، به عنوان نخستین رمان اقلیمی روستایی در تاریخ داستان‌نویسی معاصر ایران می‌پردازد و در پایان هم به نکته‌ای نویافته درباره نام صحیح نویسنده آن اشاره می‌کند.

واژه‌های کلیدی: داستان، داستان اقلیمی، روز سیاه کارگر.

تاریخ واقعی پیدایش داستان‌های اقلیمی در داستان‌نویسی معاصر ایران، دهه ۱۳۳۰ شمسی، و شکوفایی و اوج آن در دهه ۴۰ و ۵۰ است؛ در حالی که نخستین داستان‌های اقلیمی، تقریباً بیش از دو دهه پیش‌تر از تاریخ مذکور نوشته شده‌اند. مهم‌ترین رمان اقلیمی روستایی در دهه ۳۰، رمان دختر رعیت (۱۳۲۷)، نوشته محمود اعتمادزاده (م. ا. به‌آذین)، درباره روستاهای منطقه گیلان است. یک سال پیش از او، بزرگ علوی در داستان کوتاه گیلهمرد (۱۳۲۶) به مبارزات دهقانان گیلانی، با توصیفات بسیار قوی و پویا از طبیعت سرسبز و بارانی شمال می‌پردازد. در همین سال‌ها باید از داستان کوتاه چرا دریا طوفانی شده بود؟ (۱۳۲۸)، اثر صادق چوبک، نویسنده بوشهری، نیز به عنوان داستان اقلیمی نام برد. او در این داستان، ماجراها را بر زمینه‌ای دریایی می‌گسترده و از این طریق به هماهنگی میان محیط بومی و درون شخصیت‌ها دست می‌یابد و پویایی طبیعت اقلیمی جنوب را در پیش‌برد حوادث داستان به نمایش می‌گذارد. پس از این گونه کوشش‌های نخستین، جریانی نیرومند در دهه ۴۰، بویژه با اعزام سپاهیان دانش به روستاها، در داستان‌نویسی معاصر ایران شکل می‌گیرد که به مسائل و موضوعات بومی و محیطی می‌پردازد و بسیاری از نویسندگان را به دنبال خود می‌کشاند. از این میان، چهره‌هایی نام‌آشنا و پر قدرت، چون محمود دولت‌آبادی از شرق، احمد محمود، امین فقیری، بهرام حیدری، نسیم خاکسار و ناصر تقوایی از جنوب، محمود طیاری، ابراهیم رهبر و اکبر رادی از شمال، علی‌اشرف درویشیان و منصور یاقوتی از غرب، و غلامحسین ساعدی و صمد بهرنگی از آذربایجان سر برمی‌آورند و داستان‌هایی با حال و هوای خاص اقلیمی و بومی می‌آفرینند. از این رو، می‌توان به ۵ حوزه (شاخه) داستان‌نویسی اقلیمی شمال، جنوب، شرق (خراسان)، غرب (کرمانشاه) و آذربایجان در ادبیات داستانی ایران، با نویسندگان و ویژگی‌های خاص آن قابل شد.

بحث کرده و اخیراً نیز همان مقالات را با اندکی تغییر، در کتابی به نام مکتب‌های داستان‌نویسی ایران (۱۳۸۷، نشر چشمه) گرد آورده و چاپ کرده است. دکتر شیرینی هم در مقاله «پیش‌درآمدی بر مکتب‌های داستان‌نویسی در ادبیات معاصر ایران»، ۷ «مکتب (سبک) آذربایجان، اصفهان، خراسان، جنوب، شمال، غرب و مرکز» (شیری، ۱۳۸۲: ۱۴۸) را از دوره مصدق تا دو دهه پس از انقلاب اسلامی مشخص می‌کند.

اندکی تأمل در این گونه سبک‌بندی‌ها و مکتب‌تراشی‌ها، برخی تداخل‌ها و تضادها در آوردن و در کنار هم نشانیدن نویسنده‌های مختلف با سبک‌های متفاوت در ذیل یک مکتب خاص، به صرف تعلق جغرافیایی‌شان به یک منطقه، را برای مخاطب آگاه آشکار می‌کند؛ اما باید گفت که این سخن سپانلو درباره داستان‌های جنوبی که: «جغرافیا سبک آفریده است» (سپانلو، ۱۳۵۸: ۸)، سخنی است بحق و بغایت درست؛ چرا که این حقیقت را در بررسی داستان‌های اقلیمی ۵ حوزه پیش گفته، آشکارا می‌توان دید.

حقیقت امر این است که در داستان‌نویسی معاصر ایران، داستان‌هایی با مشخصه‌هایی یکسان و هماهنگ با منطقه جغرافیایی و اقلیمی خاص و نیز متناسب و در پیوند با خاستگاه نویسندگان و ذهن پرورش‌یافته و انس‌گرفته آنان با عناصر اقلیمی و طبیعت بومی همان منطقه، تشخیص‌دانی است. از این رو، به عقیده نگارنده، به دور از همه این

مکتب‌بندی‌ها باید از شیوه و سبکی فراقیرتر به نام «داستان‌نویسی اقلیمی» سخن گفت که در اقلیم‌های مختلف بازتاب‌های مختلف داشته است؛ به طوری که از مقایسه آنها با یکدیگر، نتایجی جالب و ارزشمند به دست می‌آید. این سخن هیچ گاه به معنای دسته‌بندی نویسندگان با تکیه صرف بر جغرافیای مکانی و زادگاه آنها، بدون در نظر گرفتن ویژگی‌های محیطی و اقلیمی پیونددهنده در آثارشان نیست؛ بلکه برعکس، خصوصیات مشترکی در این گونه آثار هست که سبب تمایز داستان‌های اقلیم‌های مختلف از یکدیگر می‌شود. این ویژگی‌ها از چنان برجستگی و اهمیتی برخوردارند که حتی گاهی در اقلیمی گسترده و پهناور همچون جنوب، به سبب شرایط خاص و متفاوت اقلیمی آن، ناچاریم مثلاً میان آثار نویسندگانی چون بهرام حیدری، ناصر تقوایی، احمد محمود، امین فقیری و منوچهر شیبانی، به تفاوت‌ها و تمایزهایی قابل شوییم و به تقسیم‌بندی‌هایی دقیق‌تر، چون داستان‌های اقلیمی دریایی، اقلیمی کارگری و اقلیمی روستایی، در همین اقلیم جنوب بپردازیم. اینجاست که آن سخن سپانلو مصداق کامل می‌یابد و نگاهی گذرا به داستان‌های مثلاً بهرام حیدری و ناصر تقوایی، سبک‌آفرینی جغرافیا و محیط را فوراً روشن می‌کند؛ آن هم البته نه در دو اقلیم متفاوت، بلکه در یک اقلیم، اما با ویژگی‌ها و عناصر اقلیمی نایکسان.

از همین روست که باید از سبک‌بندی‌ها و مکتب‌سازی‌های مألوف و صرفاً بر اساس تعلق جغرافیایی نویسندگان به یک منطقه احتراز کرد تا از تداخل‌ها و تضادها به دور بود؛ وگرنه نتیجه‌اش آن می‌شود که مثل برخی منتقدان پیش گفته، ناصر تقوایی و ابراهیم گلستان را ذیل «مکتب خوزستان»، امین فقیری و سیمین دانشور را ذیل «سبک شیرازی» و صمد بهرنگی، غلامحسین ساعدی و رضا براهنی را در ذیل «مکتب (سبک) آذربایجان» بنشانیم، بدون آنکه به اقلیم‌گرا بودن یا نبودنشان توجه کنیم و یا سبک نگارش سنتی و مدرن و مدرن‌تر آنها

بحث درباره ادبیات اقلیمی و تقسیم‌بندی آن به سبک‌ها و مکاتب گوناگون، پیشینه چندان دوری ندارد. نخستین بار، محمدعلی سپانلو از تأثیر اقلیم و جغرافیای محیطی بر داستان‌های جنوبی سخن گفته است. او در سال ۱۳۵۸ در مقاله «گزارشی از داستان‌نویسی یک‌ساله انقلاب»، وقتی که به نام بهرام حیدری و نسیم خاکسار می‌رسد، اصطلاح «مکتب خوزستان» را پیشنهاد می‌کند و می‌نویسد: «دو مجموعه لالی از بهرام حیدری و نان و گل از نسیم خاکسار، احتمالاً بهترین دستاوردهای قصه‌های کوتاه ما در یک‌ساله انقلابند. از لحاظ سبک، هر دو مجموعه خصلتی یگانه دارند. اینان به مکتبی در داستان‌نویسی ایران متعلق هستند که کم کم می‌توان به آن اسمی داد: مکتب خوزستان» (سپانلو، ۱۳۵۸: ۸). همچنین سپانلو در مقاله دیگری در سال ۱۳۷۶، از چهار مکتب داستان‌نویسی خوزستان، اصفهان، تبریز و گیلان (ر.ک: سپانلو، ۱۳۷۶: ۶۲-۶۴)، با ویژگی‌ها و نمایندگان خاص هر یک، نام می‌برد که باید آن را بحث تکمیلی مقاله پیشین (۱۳۵۸) وی دانست. او در همین مقاله مدعی است که اصطلاح «ادبیات اقلیمی» را هم نخستین بار، خود در مقاله «دوران داستان» (مجله فردوسی، مرداد ماه ۱۳۴۹) پیشنهاد کرده است.

دومین منتقد، حسن میرعابدینی است، که در کتاب ارزشمند خود به نام صد سال داستان‌نویسی ایران، تحت عنوان «ادبیات روستایی و اقلیمی» بدان می‌پردازد. وی دو جریان عمده به نام «ادبیات اقلیمی جنوب» و «ادبیات اقلیمی شمال» را در داستان‌نویسی ایران مشخص می‌کند، بی‌آنکه نام سبک یا مکتب بر آنها بنهد.

یعقوب آزند هم در اسفندماه ۱۳۶۹، طی مقاله‌ای - البته با کمی شتاب‌زدگی - از ۸ «سبک» تهرانی، اصفهانی، جنوب، خراسانی، شمال، آذربایجان، شیرازی و کرمانشاهی» (آزند، ۱۳۶۹: ۱۳) با ویژگی‌ها و نویسندگان آنها نام می‌برد.

دیگر منتقد این حوزه، قهرمان شیری است، که از سال ۱۳۸۲ به این طرف، به گونه‌ای جدی‌تر در سلسله مقالاتی، درباره مکاتب داستان‌نویسی ایران



را در نظر بیاوریم.

در همه فرهنگ‌ها و دایرةالمعارف‌های ادبی، در تعریف داستان اقلیمی، عموماً بر وجود عناصری مشترک چون فرهنگ و معتقدات مردمی و آداب و رسوم بومی، تأکید شده است (ر.ک: گری، ۱۳۸۲: ۲۷۲؛ baldick, ۱۹۹۰. p. ۱۴۲; Abrams, ۱۹۹۳. p. ۱۰۷). با توجه به ویژگی‌های بازتابیده در داستان‌های اقلیمی پنج حوزه شمال، جنوب، شرق، غرب و آذربایجان، و بنا بر بررسی‌های نگارنده درباره این گونه داستان‌ها، در تعریف داستان اقلیمی می‌توان گفت: آن، داستانی است که به سبب بازتاب گسترده عناصر محیطی، به دو شکل پویا و تزیینی در طی حوادث و ماجراها، داستان کاملاً رنگ بومی دارد و متعلق به منطقه‌ای خاص و متمایز از دیگر مناطق است. این عناصر بومی مشترک و تمایزبخش عبارتند از: فرهنگ مردم، شامل معتقدات و آداب و رسوم، مشاغل و حرفه‌ها، شکل معماری منطقه، خوراکی‌ها، پوشش‌ها و زبان محلی (واژه‌های بومی، لهجه و ساختار بومی زبان، ترانه‌ها و سرودهای عامیانه)، شیوه معیشتی و اقتصادی و تولیدی مردم، مکان‌ها و مناطق بومی، طبیعت بومی، صور خیال اقلیمی و جنبش‌ها و تحولات سیاسی و اجتماعی منطقه.

با توجه به این تعریف، باید گفت که تنها حسن میرعابدینی موضوع را به درستی دریافته و در معرفی داستان‌های اقلیمی، همه این ویژگی‌ها را در نظر داشته است؛ چرا که تقریباً همه نویسندگان و آثاری که در کتابش در بخش «داستان‌های اقلیمی و روستایی» از آنها صحبت کرده است، در ذیل «شیوه داستان‌نویسی اقلیمی» جای می‌گیرند؛ اگرچه به تفکیک‌ها و تمایزهای دقیق‌تر و ظریف‌تر نپرداخته، که البته کتاب گران سنگ وی، از آغاز هم چنین رسالتی را بر دوش نکشیده و مدعی آن نبوده است. اما درباره دیگر منتقدان این حوزه، با کمال ادب و احترام و با اذعان به تقدّم فضل و فضل تقدّم ایشان و ارج نهادن بر سیشان، باید بگویم که از برخی تداخل‌ها و تضادها - چنان که پیش‌تر هم اشاره شد - برکنار نمانده‌اند.

پس از این مقدمه نسبتاً طولانی، اما ناگزیر، به بحث اصلی مقاله و شناخت نخستین داستان‌های اقلیمی و ریشه آنها باز می‌گردیم. اگر از داستان‌های گیله مره، دختر رعیت و چرا دریا طوفانی شده بود کمی به عقب برگردیم، به رمان مرقد آقا (۱۳۰۹)، نوشته نیما یوشیج^۲ می‌رسیم، که در آن با روایتی طنزآلود و انتقادی، زندگی فقرزده و غرق در چهل و خرافات دهقانان شمالی نشان داده شده است. باز هم اگر به عقب‌تر برگردیم، رمان روز سیاه کارگر (۱۳۰۵) را می‌بینیم. این رمان نوشته احمد خداداده کرد دینوری، در سال ۱۳۰۵ شمسی است و به باور نگارنده و تا آنجا که بررسی کرده‌ام، آن را باید نخستین رمان اقلیمی روستایی به شمار آورد. این موضوع، حقیقتی است که نویسنده آگاهش هم آن را به فراست دریافته بوده است؛ چنان که در مقدمه داستان‌ش می‌نویسد:

«این بنده بی قدر و مقام، احمد خداداده کرد دینوری، محض خدمت به عالم بشریت، بر خلاف مصنفین سلف، دفتر خود را به نام طبقه کارگر و عامه رنجبر زینت می‌دهم [...] تا کنون کتابی که مجموعه زندگانی یک نفر دهکان صحرایی مشروحاً باشد، دیده نشده؛ بر خلاف، از هر متمولی، از شهریاران و وزراء و امیران و صاحبان ثروت، هزاران راست و دروغ ساخته و پرداخته و مجله‌ها منتشر نموده‌اند» (خداداده کرد دینوری، ۱۳۰۵: ۳-۴)

رمان روز سیاه کارگر به زندگی دهقانان و روستاییان غرب ایران، از کردستان و کرمانشاه گرفته تا اسدآباد و تویسرکان و همدان، می‌پردازد و تصویری تراژیک از وضع دهقانان تحت سیطره نظام ارباب و رعیتی به دست می‌دهد. این رمان ۱۵۰ صفحه‌ای، شامل ۱۴ فصل و ۱ خاتمه است و با زبان ساده و به دور از تکلفات ادبی و آرایه‌های بلاغی و جمله‌های احساسی - که رمان‌های اجتماعی آن سال‌ها را انباشته بود - روایت می‌شود و البته از برخی اشتباهات نگارشی و گاهی املائی و نیز کاربرد افراطی وجه وصفی خالی نیست.

داستان در اوایلین سال‌های پیش از مشروطه می‌گذرد و تا سال ۱۳۰۰ شمسی و دوره سیدضیاء می‌رسد. راوی داستان، پسرک کرد دهقان زاده‌ای است به نام «بختیار» که زندگی خود و خانواده‌اش دستخوش بی‌رسمی و غارت اربابان شده است. رمان، که شکل سفرنامه‌ای دارد، شرح آوارگی‌های خانواده بختیار و رانده شدن‌های آنان از دهی به ده دیگر، از دریچه چشم پسرک است و در طی آن، توصیف‌هایی دقیق، مستند و ارزشمند از وضع نابسامان روستاهای کردستان و کرمانشاه، ستم مالکان، قوانین ارباب و رعیتی حاکم بر روستاها، ناامنی راه‌ها و غارتگری‌های راه‌داران ارائه می‌شود. الله‌داد، پدر بختیار، به سبب ظلم خان و مباشرش، شبانه به همراه خانواده خود از روستا می‌گریزد و به ملک «کلیایی» می‌رود. آنگاه بختیار و پدرش برای فعلگی به کرمانشاه می‌روند و در راه بازگشت به خانه، توسط راه‌داران و مأموران دولتی غارت می‌شوند:

«فوری به راه افتادیم رو به چم چمال. همین که به دروازه رسیدیم، یک نفر آدم گمرک لباس کهنه و لحاف را یک قران گمرک خواست. پدرم داد. در سر پل قراسو جلو ما را گرفتند، مطالبه راداری نمودند؛ یک قران هم آنجا دادیم. در سیاه‌بید دو نفر جلو ما را گرفتند سلامت رو بدهید، ما قراسوران هستیم؛ یک قران گرفتند و شب در حاجی آباد ماندیم. پدرم یک ساعت غفلت نمود، به خواب رفت؛ قراسوران‌ها یک جفت کفش که برای مادرم خریده بود، زدیدند [...] از



رمان روز سیاه کارگر به زندگی دهقانان و

روستاییان غرب ایران، از کردستان و کرمانشاه

گرفته تا اسدآباد و تویسرکان و همدان،

می‌پردازد و تصویری تراژیک از وضع دهقانان

تحت سیطره نظام ارباب و رعیتی به دست

می‌دهد. این رمان ۱۵۰ صفحه‌ای، با زبان ساده

و به دور از تکلفات ادبی و آرایه‌های بلاغی و

جمله‌های احساسی - که رمان‌های اجتماعی آن

سال‌ها را انباشته بود - روایت می‌شود و البته از

برخی اشتباهات نگارشی و گاهی املائی و نیز

کاربرد افراطی وجه وصفی خالی نیست

بیستون عبور نموده در سر پل آنجا هم یک قران سلامت رو از ما گرفتند و در سر پل نجوبران هم یک قران قراسورانی گرفتند. القصه، با چهار تومان پول و بعضی لباس و یک لحاف به خانه آمدیم» (همان: ۲۸).

پس از آن هم بلاهای زیادی بر سر بختیار و خانواده‌اش می‌آید؛ مدتی به چوپانی ایل و چندی به پیلهوری در شهرها و روستاها می‌پردازد و پولی جمع می‌کند؛ اما به دلایلی سرمایه‌اش را از دست می‌دهد و به افلاس می‌افتد؛ با پدرش به زیارت کربلا می‌رود و در بازگشت می‌فهمد که مظفرالدین شاه مرده و مشروطه حاکم شده است. در درگیری‌ها و ناامنی‌ها میان مشروطه‌چی‌ها و مستبدان، پدرش به قتل می‌رسد و عصمت خواهرش، شیرین، به وسیله باقرخان، مشهور به خان لره، دریده می‌شود. بعدها شیرین، زن سالارالدوله، حاکم کرمانشاه می‌شود و بختیار و مادرش هم به پیشکاری سالارالدوله منصوب می‌شوند. شیرین پس از طلاق گرفتن از سالارالدوله، زن یک سیّد همدانی می‌شود و بعد از مرگ سیّد، چون بازماندگان می‌خواهند سهم شیرین را بالا بکشند، بختیار به عدلیه شکایت می‌برد؛ اما وکیل عدلیه با حيله و نیرنگ، شیرین را به عقد خود درمی‌آورد و بختیار را به زندان می‌افکند. بختیار که از عدالت در کرمانشاه ناامید می‌شود، به تهران و مجلس ملی می‌رود؛ اما تهران را مرکز فساد و مجلس را ریشه تمام بی‌عدالتی‌ها می‌یابد و چون نتیجه‌ای نمی‌گیرد، دوباره به روستا برمی‌گردد و به کار زراعت مشغول می‌شود. نویسنده در اینجا با تیزی خاصی خود، آشکارا به مجلس ملی و دولت سیدضیاء می‌تازد و این واقعیت تلخ را از زبان بختیار یادآور می‌شود که:

«در مدت شانزده - هیفده سال مشروطه، این حامیان رنجبر یک قانون محض آسایش ماها [دهقانان] انشاء و اعلام نشده، مگر اینکه سلب قدرت مالک را از سر رعیت کفر پنداشته‌اند (همان: ۱۳۷).

تیزی نویسنده در تحلیل جریان مشروطه و جسارت او در تاختن به مجلس ملی، وزراء، احزاب و ارباب جراید، و برملا کردن غارتگری‌های حاکمان و پوشالی بودن حکومت، ستودنی است. این همه در حالی است که رمان‌های اجتماعی همعصرش، فقط به موضوع فاحشه‌ها و زنان تیره‌روز جامعه می‌پردازند و چهره‌های مفلوک و ترخم‌انگیز از زنان به دست می‌دهند؛ اما خداداده دینوری رمانش را بر پایه زندگی دهقانی روستایی می‌نویسد که اتفاقاً زنان هم در آن اجتماع، دوشادوش مردان به کارند. از این جهت هم روز سیاه کاگر ارزشی اجتماعی دارد، و هم از این روست که منتقدی در کتاب خود، آن را در بخش رمان‌های اجتماعی اولیه می‌آورد و «پدیده‌های استثنائی در رمان اجتماعی آن دوره» (میرعابدینی، ۱۳۸۳: ج ۱، ص ۶۱) می‌خواند.

رمان روز سیاه کاگر از آن جهت که بسیاری از مسائل مربوط به روستاهای غرب کشور، همچون فقر دهقانان، قوانین ارباب و رعیتی، نوع معیشت مردم، آداب و رسوم و معتقدات بومی، مکان‌ها و مناطق بومی، معماری روستایی و... را بازتاب داده، دارای ویژگی‌های داستان‌های اقلیمی است. همچنین از نظر زمانی، مقدم بر همه آثار مشابهش است. به همین دلیل، نگارنده معتقدم که این رمان، نخستین رمان اقلیمی روستایی در داستان‌نویسی معاصر ایران است و به حوزه داستان‌نویسی اقلیمی غرب (کرمانشاه) تعلق دارد. تا آنجا که بررسی شده و همان گونه که پیش‌تر هم گفته شد، تنها آقای میرعابدینی از این رمان در کتاب صد سال

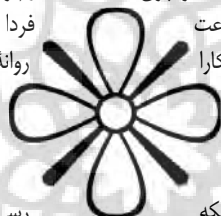
داستان‌نویسی ایران (بخش نخستین رمان‌های اجتماعی) سخن گفته است و عجیب آنکه منتقد محترم، آقای دکتر قهرمان شیرین، که اتفاقاً داستان‌نویسی اقلیمی کرمانشاه را دارای قدمت و اصالتی ستایش‌انگیز می‌داند (ر.ک: شیرین، ۱۳۸۳: ۵۴-۶۵) هیچ از این رمان نامی نمی‌برد.

اکنون برای نمونه و نیز روشن‌تر شدن فضای اقلیمی و روستایی داستان روز سیاه کاگر، دو رسم تظلم و خرمن‌کوبی را از آن نقل می‌کنیم:

۱. گل مالیدن دادخواهان به سر و روی خود و رفتن برای دادخواهی^۲

«بیچاره کربلایی حسن دست از دارایی خود کشیده، از ترس جان خود، با عیال و اطفالش در جوف علف‌ها و گودی‌ها پنهان می‌شوند. علاقه او، که مشتمل بوده بر دو گاو نر و دو رأس گاو ماده و چهار - پنج رأس بز و میش و یک رأس درازگوش و کره‌لاغ، مقداری جل و پلاس اسباب بیتی، بالتام آورده، تسلیم کدخدا نمودند. کدخدا خبر به خان داد، آدم مشا'الیه آمد، تمام را تحویل گرفت، برد و از قرار خبر صحیح، کربلایی حسن با عیال و اطفال، سر خود را به گل گرفته، می‌روند سنقر عریضه می‌نویسند و یک کله‌قند تقدیم فراش‌باشی می‌نماید، عریضه او را می‌رساند» (خداداده کرد دینوری، ۱۳۰۵: ۱۷)

«با مادرم و خواهرم به شهر رفتیم. دم دروازه قصابخانه منزل نموده، به فردا سر خود و مادرم و خواهرم گل گرفته و گریبان پاره نموده، روانه دیوانخانه شده، به میان حیات آنجا رسیده، گفتند داوودخان [سالارالدوله] در طالار است؛ باید آنجا رفته، عارض شوید» (همان: ۹۳).



۲. خرمن‌کوبی

رسم بر این است که همه خرمن‌ها را در یک زمان و با نظارت مباشر خان، به شکل مخصوصی می‌کوبند و هر یک از رعیت‌ها و خان به نسبت مشخص، سهمشان را از محصول می‌برند:

«سیاه‌چادری تمام رعایا کرایه کردند، برای مباشر زدن و فرش کردند و رعیت‌ها، هر کدام در جلو خرمن خود سه چوب سر به همدیگر بسته، دور او را با پوش شلتوک پوشانده، لانه برای شبانه خود درست نمودند و فردا به هیئت اجتماع، باید خرمن بکوبند. کدخدا غروبی مردم را پشت‌بام جمع نمود، برای خرج چادر که متعلق به مباشر است، گفت‌وگو نموده که باید بر حسب قرعه، هر شب و روزی یک نفر رعیت مخارج بدهد [...] فردا خرمنی چند گاو به گردن هم بسته و شلتوک زیر پای آنها انداخته، مشغول کوبیدن شدند [...] یک نفر آدم برای خدمت شبانه‌روز، یک بار هیزم، یک مرغ، ده دانه تخم‌مرغ، یک من نان، پنج سیر کره، پنج سیر قند، ده مثقال چایی، ماست، دوغ و هرچه لازم شود، این نه رقم فوق، نهار مباشر بود. شام مشتمل بر یک قطعه خروس و یک من برنج کوبیده و پنج سیر قند و ده سیر روغن و نیم سیر چایی و یک من نان و یک من جو برای اسب او، با گاو و ماست و دوغ لازمه. مباشر تمام خرمن‌ها گردش کرده، دستورات می‌داد که دهن گاوها ببندید و پاک بکوبید» (همان: ۴۷ - ۴۸).

نکته آخر، درباره نام نویسنده رمان روز سیاه کاگر است که آشفتگی‌هایی در ذکر نام درست او دیده می‌شود. نویسنده در مقدمه کتابش نام کامل خود را «احمد خداداده کرد دینوری» می‌گوید؛ چنان که می‌نویسد: «این بنده بی قدر و مقام، احمد خداداده کرد دینوری، محض خدمت به عالم بشریت، بر خلاف مصنفین سلف، دفتر خود را به نام طبقه کارگر و عامه

رنجبر زینت می‌دهم» (همان: ۳).

حسن میرعابدینی در کتاب صد سال داستان‌نویسی ایران (صص ۶۱ و ۵۰۵) نام او را «احمدعلی خداداده تیموری» نوشته است. نگارنده، که پس از جست‌وجوی بسیار، به نسخه‌ای از روز سیاه کازگر (چاپ ۱۳۰۵ شمسی) در تالار کتاب‌های نفیس کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران دست یافتم، متوجه این اختلاف شدم. از آنجا که متأسفانه نسخه مذکور هم دوباره صحافی شده و فاقد جلد اصلی و صفحه شناسنامه بود، بر من معلوم نشد که نام نویسنده در صفحات آغازین یا بر روی جلد کتاب به چه صورت نوشته شده بوده است. به جست‌وجوی بیشتر پرداختم؛ اما کمتر یافتم و در همین جست‌وجوها، به شکل متفاوت‌تری از نام نویسنده رمان، در برگه‌دان همان کتابخانه برخورددم، که به صورت «احمدعلی خدادادگر تیموری» ضبط شده بود. با این وصف، اختلاف میان «کرد» با «گر» و «تیموری» با «دینوری» است. با توجه به ذکر صریح نام نویسنده در مقدمه کتاب، که در آن کمتر احتمال خطا می‌رود، باید گفت احتمالاً «گر» تصحیف «کرد» و «تیموری» تصحیف «دینوری» است.

دلیل دوم که این احتمال را قوی‌تر می‌کند، آن است که ماجراهای رمان در روستاهای کردستان و کرمانشاه می‌گذرند و اتفاقاً «دینور» - چنان که ابن‌حوقل، مقدسی و حمدالله مستوفی گفته‌اند، و نیز بنا بر آنچه یاقوت حموی در معجم البلدان می‌نویسد: «از شهرهای کردستان است و با همدان بیست و چند فرسخ فاصله دارد» (حموی، ۱۴۱۰: ج دوم، ص ۶۱۶) - اکنون یکی از بخش‌های تابع شهرستان صحنه در استان کرمانشاه است. بنابراین تعلق جغرافیایی نویسنده به دینور آشکار است و خود را منسوب به آنجا، یعنی دینوری، خوانده است.

نتیجه

بنا بر بررسی‌های انجام‌شده و آنچه گفته شد، نگارنده معتقدم که رمان روز سیاه کازگر نخستین رمان اقلیمی روستایی در داستان‌نویسی معاصر ایران و نام صحیح نویسنده‌اش «احمد خداداده کرد دینوری» است. این رمان، فارغ از شیوه و سبک نگارش آن - که مقاله‌ای جداگانه می‌طلبد - همه ویژگی‌های داستان اقلیمی را دارد و با توجه به جریان داشتن ماجراها و حوادث آن در کردستان و شهرها و روستاهای اطراف آن، در «حوزه یا شاخه داستان‌نویسی اقلیمی غرب» جای می‌گیرد. خلاصه، هدف از این گفتار، معرفی رمان مذکور، به عنوان نخستین داستان اقلیمی روستایی، و نیز روشن شدن حقیقت درباره نام نویسنده آن بود. از این رو، در همین جا از صاحب‌نظران و آگاهان می‌خواهم که اگر مستندات و مدارک دیگری در این باره دارند، برای روشن‌تر شدن حقیقت، آن را در همین نشریه ارائه فرمایند.

پی‌نوشت

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد همدان.

۱. آن مقاله‌ها از این قرارند:

- «پیش‌درآمدی بر مکتب‌های داستان‌نویسی در ادبیات معاصر ایران» (۱۳۸۲).
- نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۱۸۹.
- «ویژگی‌های اقلیمی در داستان‌نویسی کرمانشاه» (۱۳۸۳). کتاب ماه ادبیات و فلسفه، اردیبهشت ماه ۸۳.
- «آرمان‌ها و انگاره‌های اقلیمی در داستان‌نویسی جنوب» (۱۳۸۴). کتاب ماه

ادبیات و فلسفه، تیرماه ۸۴.

- «پسامدرنیسم و مکتب داستان‌نویسی اصفهان» (۱۳۸۴). نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره دوم، شماره ۴۲ و ۴۳.
- «تاریخی‌نگری و اعتدال‌گرایی در مکتب داستان‌نویسی خراسان» (۱۳۸۵).
- نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، بهار ۸۵.
- ۲. نیما یوشیج داستان‌های کوتاه دیگری همچون در طول راه (۱۳۱۵) و بدنجل (۱۳۲۳) دارد که دارای برخی ویژگی‌های اقلیمی‌اند.
- ۳. گل مالیدن به سر، شبیه به پیراهن کاغذین پوشیدن دادخواهان در قدیم است، که در متون ادب فارسی به آن فراوان اشاره شده است؛ از جمله عطار در داستان شیخ صنعان، از زبان مریدان شیخ می‌گوید:
مرد گفت اکنون از این خجلت چه سود؟
کار چون افتاد، برخیزیم زود
لازم درگاه حق باشیم ما
در تظلم خاک می‌باشیم ما
پیرهن پوشیم از کاغذ همه
در رسم آخر به شیخ خود همه (عطار نیشابوری، ۱۳۸۷: ۲۹۸، بیت ۱۴۹۷-۱۴۹۹)

کتابنامه

- آژند، یعقوب، ۱۳۶۹، «وضع ادبیات داستانی در قبل و بعد از انقلاب». سوره دوره دوم، شماره ۱۲، صص: ۱۲-۱۶.
- حموی، یاقوت بن عبدالله، ۱۴۱۰ ق، معجم البلدان، ج ۲، تحقیق: فرید عبدالعزیز الجندی. چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- خداداده کرد دینوری، احمد، ۱۳۰۵، روز سیاه کازگر. چاپ اول، کرمانشاهان: مطبعه سعادت.
- سپانلو، محمدعلی، ۱۳۵۸، «گزارشی از داستان‌نویسی یک‌ساله انقلاب». اندیشه آزاد، دوره جدید، سال اول، شماره یک، صص: ۷-۹.
- _____، ۱۳۷۶، «داستان‌نویسی معاصر: مکتب‌ها و نسل‌هایش». آدینه، شماره ۱۲۲/۱۲۱، صص: ۶۲-۶۴.
- شیرازی، قهرمان، ۱۳۸۷، مکتب‌های داستان‌نویسی در ایران. چاپ اول، تهران: چشمه.
- _____، ۱۳۸۳، «ویژگی‌های اقلیمی در داستان‌نویسی کرمانشاه». کتاب ماه ادبیات و فلسفه، اردیبهشت ماه، صص: ۵۴-۶۴.
- _____، ۱۳۸۲، «پیش‌درآمدی بر مکتب‌های داستان‌نویسی در ادبیات معاصر ایران». نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۱۸۹، صص ۱۴۷-۱۹۰.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، ۱۳۸۷، منطق الطیر. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ پنجم، تهران: سخن.
- گری، مارتین، ۱۳۸۲، فرهنگ اصطلاحات ادبی. ترجمه منصوره شریف‌زاده. ویراستار: مهران کندری. چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- میرعابدینی، حسن، ۱۳۸۳، صد سال داستان‌نویسی ایران، ج ۱، چاپ سوم، تهران: چشمه.
- Abrams, M. H., ۱۹۹۳, A Glossary of literary Terms. Ed., cornell university.
- Baldick, Chris, ۱۹۹۰, The concise oxford dictionary of literary Terms, Ed., oxford university.

